



## طرح مسأله

شناخت تطور تاریخی دانش منطق در فرهنگ اسلامی، محتاج مطالعات نظام‌مند و گسترده است تا توصیف مستند و تبیین مستدل از توسعه اندیشه‌های منطقی به دست آید. چنین جهت‌گیری، به دلیل دشواری، در پژوهشهای معاصر کمتر به چشم می‌خورد. قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) به دلیل اینکه یکی از درخشانترین دوره‌های تاریخ منطق در میان دانشمندان مسلمان است، بیش از سایر دوره‌ها محتاج بررسی و مطالعه نظام‌مند است.

همانگونه که رشر<sup>۱</sup> توصیف می‌کند، این دوره، روزگار رویارویی و چالش مکاتب مختلف<sup>۲</sup> منطقی است (ص ۶۴-۷۲). رقابت پرچالش دو مکتب منطق نگاری نه بخشی و منطق نگاری دو بخشی و همچنین تأثیر ژرف فخر رازی (۵۴۱-۶۰۶ ق) و شیخ اشراق (۵۵۰-۵۸۷ ق) سبب شد تا منطق پژوهی در این دوره از بالندگی و توسعه فراوان برخوردار گردد. منطق نگاران دو بخشی با دست یابی به نظریات نوین، نظام معرفتی خود را به اوج کمال رساندند.<sup>۳</sup>

پژوهش حاضر، با تأمل در یکی از مسائل منطقی، به تحلیل سهم منطق نگاران دو بخشی قرن هفتم در توسعه دانش منطق می‌پردازد. امروزه، قضیه طبیعی<sup>۴</sup> از مسائل بحث‌انگیز نیست و فراتر از آموزشهای عمومی و غالباً غیر دقیق، به تحلیل سرّ اعتبار آن وجه تمایزش از سایر قضایا پرداخته نمی‌شود. اما در روزگار گذشته از مباحث پرچالش بوده است. اگرچه مبنای نظری اعتبار طبیعی به عنوان قضیه‌ای مستقل و متمایز، مورد توجه بوعلی بوده است، اما اعتبار آن و تبدیل تقسیم بندی قضیه حملیه از سه قسمی به چهار قسمی، تا نیمه دوم قرن هفتم به تأخیر افتاد و در این قرن نیز چالش پردامنه‌ای در جریان اعتبار بخشیدن به آن برخاست.

اگر چه نزاع بر سر اعتبار طبیعی، در نهایت به نفع آن پایان یافت و از آن زمان تاکنون

1. Nicholas Resher

2. the clash of schools

۳. برای تفصیل سخن در باب منطق نگاریهای نه بخشی، دو بخشی و تلفیقی نک: فرامرزی قراسلکی، الاشارات سرآغاز منطق دو بخشی؛ و نیز ملاصدرا، التفتیح، مقدمه.

4. generic proposition

در غالب آثار منطقی، قضایا به چهار قسم شخصی، مهمل، طبیعی و مسور تقسیم می‌شود؛ اما سرّ پافشاری منطق دانان طرفدار اعتبار طبیعی و عدم تحویل آن به مهمله و شخصی، مورد تحلیل و تبیین قرار نگرفت. یکی از دلایل عدم توجه به اهمیت اعتبار طبیعی، طرح نارسای بحث است. غالباً در بیان و تحلیل اقسام قضایا، به «موضوع» قضیه توجه می‌شد و آن، مقسم قرار می‌گرفت و همین امر، مهمترین تمایز طبیعی را از سایر اقسام پنهان می‌ساخت. منطق دانان به ویژه در دوره متأخر، تصویری ناقص و تحویلی نگر از هویت و ساختار طبیعی پیدا کردند.

به همین دلیل، برخلاف سنت رایج در طرح مسأله، به جای موضوع قضیه، باید ساختار آن را با توجه به محمول، مورد مذاقه قرار داد. غالب پیشرفتهای منطق قدیم در این خصوص حاصل تأمل برخی از منطق دانان در ساختار معنایی قضیه و تحلیل محمول آن است، البته چنین تأملی را به زبان صریح بیان نکرده‌اند.

دو گزاره ۱ و ۲ را که به ظاهر موضوع واحد دارند، مورد تأمل قرار می‌دهیم:

۱- انسان کوشا است.

۲- انسان نوع است.

این دو گزاره، ساختار معنایی متفاوت دارند و تمایز سنخی آنها به تبع دوگونه محمول (کوشا، نوع) قابل کشف است. گزاره ۱ از زمان ارسطو شناخته شده است: مهمله نام دارد و قضیه‌ای، متضمن حمل شایع و اندراج است: اندراج مجموعه انسانها در مجموعه کوشاها. اما چنین تحلیلی را در خصوص گزاره ۲ نمی‌توان پذیرفت. در اینجا اگرچه قضیه متضمن حمل شایع است، اما به جای اندراج، عضویت وجود دارد. مفاد گزاره ۲ مورد توجه معلم اول و پیروان وی، مانند فارابی و ابن سینا قرار نگرفت. منطق دانان متأخر خود را ناگزیر از تحلیل مفاد آن دیدند، زیرا ساختار گزاره‌های رایج در دانش منطق به آن برمی‌گردد. چنین قضایایی را چگونه می‌توان تحلیل کرد؟ آنها در تقسیم بندی قضایای حملی چه جایگاهی دارند؟

روی آورد این مقاله در جستجو از پاسخ به سؤال یاد شده مطالعه تاریخی<sup>۱</sup>، و تحلیل

تطور تاریخی آراء منطقدانان از سلف تا خلف است. به همین دلیل، ابتدا به گزارش تاریخی می‌پردازیم آنگاه با توصیف تحلیلی از آن، چرایی (تبيين) پیدایش طبعیه را مورد بررسی قرار می‌دهیم. در گزارش تاریخی بدون طبقه بندی آراء صرفاً به ترتیب زمانی آنها پای بندیم تا بتوانیم سلف را در پرتو خلف بشناسیم.

## توصیف تاریخی

ارسطو در کتاب العبارة به تقسیم بندی قضیه حملی پرداخته است. بلکه در کتاب القیاس در باب عنایت به هدف منطقی و مبانی قضیه نه به مهمان و مسود تقسیم می‌کند (21-24a). همانگونه که در جدول منطقی (الف) (۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱) بیان می‌کنیم، ارسطو در کتاب القیاس به تقسیم بندی قضیه حملی به دو دسته «توصیفی» و «تفسیری» پرداخته است. ارسطو در کتاب القیاس (ب) (۳۹، ۴۰) نیز به تقسیم بندی قضیه حملی به دو دسته «توصیفی» و «تفسیری» پرداخته است. ارسطو در کتاب القیاس (ب) (۳۹، ۴۰) نیز به تقسیم بندی قضیه حملی به دو دسته «توصیفی» و «تفسیری» پرداخته است. ارسطو در کتاب القیاس (ب) (۳۹، ۴۰) نیز به تقسیم بندی قضیه حملی به دو دسته «توصیفی» و «تفسیری» پرداخته است. ارسطو در کتاب القیاس (ب) (۳۹، ۴۰) نیز به تقسیم بندی قضیه حملی به دو دسته «توصیفی» و «تفسیری» پرداخته است. ارسطو در کتاب القیاس (ب) (۳۹، ۴۰) نیز به تقسیم بندی قضیه حملی به دو دسته «توصیفی» و «تفسیری» پرداخته است.

فخر رازی از مؤثرترین منطقدانان دو بخشی در قرن ششم، به مهمله بودن «حیوان

جنس است» تصریح کرده است. وی در مبحث قیاس الإشارات در مقام نقد قیاس «انسان



فارسی، تقسیم بندی را به روش سنتی و به صورت سه گانه می آورد و یادی از طبیعیه نمی کند. شارحان ایساغوجی، مانند حسام الدین حسن کاتی (۶۸۹-۷۶۱ق) و ابن حمزه فناری (۷۵۱-۸۳۴ق)، به این سؤال مهم تاریخی توجه کرده اند که چرا در تقسیم بندی ابهری، طبیعیه به چشم نمی خورد؟ اما پاسخ آنان بسیار ساده انگارانه و غفلت آور است: طبیعیه در علوم، کاربرد و اعتبار ندارد (کاتی، ۴۹؛ فناری، ۳۵). قول احمد در تعلیقه بر شرح فناری، به نقض شدن پاسخ آنان به وسیله قضیه شخصی، توجه می کند، اما در دفع آن توجیهی ساده انگارانه تر را به میان می آورد: به هر روی، شخصی، هر چند بسیار اندک، در علوم کاربرد دارد و از این رو، در تقسیم بیان می شود (فناری، ۱۲۹). وی به اینکه قضایای منطقی طبیعیه اند و به اهمیت و اعتبار آنها، توجه نمی کند. اگر شارحان ایساغوجی در مواجهه با تقسیم بندی سه گانه مؤلف (ابهری)، مسأله را به صورت زیر طرح می کردند، بحث به انحراف نمی رفت: چرا ابهری در این کتاب، طبیعیه را طرح نمی کند، اما در برخی دیگر از آثارش آن را در تقسیم اخذ و در این امر نوآوری می کند؟ سر نوآوری ابهری چیست؟ و چرا در این اثرش از آن نوآوری یاد نمی کند؟

ابهری، در کشف الحقائق فی تحقیق الدقائق، ظاهراً برای نخستین بار، اقسام قضیه را با اعتبار طبیعیه به صورت متمایز از مهمله و شخصی، به چهار قسم می رساند. عبارت وی را به دلیل اهمیت تاریخی، گزارش می کنیم: «اگر موضوع قضیه، امر شخصی معین باشد، قضیه مخصوصه و شخصی نام دارد، مانند «زید کاتب است». و اگر امر کلی باشد، در این صورت اگر حکم بر خود طبیعت این امر کلی از آن جهت که طبیعت است، تعلق یابد، قضیه طبیعیه است. مانند «حیوان جنس است» و «انسان نوع است»...» (ص ۲۵۲-۲۵۳).

سراج الدین ارموی (۵۹۴-۶۸۲ق) از منطق نگاران دو بخشی نیز وضعیت ابهری را دارد. وی در رساله مختصر مطالع الانوار، تقسیم بندی را سه گانه و بدون اعتبار طبیعیه می آورد. (رازی، ۷۲) شارح وی، قطب الدین رازی تحتانی (۶۸۹-۷۶۷ق)، برخلاف شارحان ابهری، به توجیه سخن مؤلف نمی پردازد، بلکه آراء مختلف را در مورد اعتبار طبیعیه گزارش و نقد می کند. ارموی در دیگر اثر منطقی خود، بیان الحق و لسان الصدق، مانند خونجی در کشف الاسرار، به رد و انکار نظریه مهمله انگاری طبیعیه بسنده می کند

(ص ۷۳)، اما تفصیل سخن را به الايضاح خود ارجاع می‌دهد. قطب الدین رازی اعتبار طبیعی و تعریف آن را از الايضاح نقل و نقد می‌کند (ص ۱۲۲).

برحسب گزارش قطب الدین رازی، موضوع قضیه مهمله و طبیعی از نظر ارسوی، مفهوم کلی است، اما تمایز آنها در این است که در طبیعی، حکم بر کلی، از حیث صدق آن بر جزئیات است و در مهمله حکم بر جزئیات، از حیث صدق کلی بر آنهاست (همانجا). با توجه به اینکه ارسوی ايضاح را پیش از بیان الحق نوشته است، می‌توان گفت: سرّ عدم اخذ طبیعی در بیان الحق، جهت‌گیری آموزشی این اثر است. آنان در ابراز آراء جدید منطق پژوهی در متون درسی، گشاده دستی نشان نمی‌دادند و چنین آراییی را تنها در رساله‌های پژوهشی طرح می‌کردند. این امر در خصوص دو اثر ابهری یعنی ایساغوجی و هدایه نیز صادق است.

خواجه نصیر الدین طوسی (۵۹۸-۶۷۲ق) از رهبران منطق‌نگاری نه بخشی در قرن هفتم، در مواضع مختلف شرح اشارات به اندیشه مهمله‌انگاری گراییده است و در دیگر آثارش، بدون اعتبار طبیعی، و بدون توجه به «انسان نوع است»، به روش سنتی در تقسیم بندی سه گانه قضایا، پای‌بند است (اساس الاقتباس، ۷۵-۷۴).

طوسی به تبع فخر رازی، خود را ناگزیر از تحلیل «حیوان جنس است» می‌یابد و در مقام نقد قیاس «انسان حیوان است و حیوان جنس است» به تحلیل تمایز حیوان در صغری و کبری می‌پردازد. اما معطوف بودن تحلیل طوسی به موضوع طبیعی و عدم توجه به تمایز ساختاری صغری و کبری از حیث محمول وی را به اعتبار طبیعی مستقل از مهمله، سوق نمی‌دهد. وی حتی پاسخ سوم فخر رازی را به قیاس یاد شده، یعنی مهمله‌انگاری کبری قیاس، مورد نقد قرار نمی‌دهد و در قبال آن موضعی صریح اخذ نمی‌کند (شرح اشارات، ۱/ ۲۳۸).

سعد الدین ابن کمونه (۶۲۲-۶۷۵ق) که منطق‌الجدید فی الحکمة و نیز منطق‌المطالب المهمة من علم الحکمة را در ساختار دو بخشی تدوین کرده است، در شرح تلویحات، از مهمله بودن طبیعی دفاع می‌کند (نک: التنقیحات، ۷۵). دفاعیه وی را قطب رازی در شرح مطالع، بدون ارجاع به وی، گزارش و نقد می‌کند. ابن کمونه در آثار منطقی خود، تقسیم بندی قضیه حملی را به صورت سه گانه می‌آورد (المطالب، ۶۸).





قضیه عامه می خواند و عنوان طبیعیه را برای قسم دیگری می نهد که خود، آن را اعتبار می کند و به این ترتیب به تقسیم بندی پنج گانه می رسد (الأسرار الخفیه، ۵۸-۵۹، القواعد الجلیه، ۲۵۲، الجوهر النضید، ۵۵، مراصد التدقیق، ۶۵). به دلیل اهمیت تاریخی، عبارت وی در الاسرار الخفیه (ص ۵۸) و مراصد (ص ۶۵) را گزارش کرده و چند ملاحظه بر آن می افزاییم: «اگر موضوع قضیه کلی باشد، یا این طبیعت لحاظ می شود از حیث اینکه طبیعت است و محمول بر آن حکم می گردد، آن را قضیه طبیعیه می خوانند (در مراصد: می خوانیم) و یا این طبیعت از حیث وقوع بر کثرت لحاظ می شود یعنی به نحوی که کلی عقلی انگاشته می شود و ما آن را قضیه عامه می خوانیم مانند انسان نوع است و حیوان جنس است».

در بیان علامه حلی چند نکته وجود دارد: یک، تمایز عامه از طبیعیه و پنج گانه کردن تقسیم بندی نوآوری وی است. دو، این نوآوری نزد منطق دانان سده های بعد مقبول نشد و کسانی مانند عماد الدین در حواشی خود بر فوائد فناریه، آن را نقد کردند (شرح فناری، ۱۲۹). سه، تمایز علامه حلی بین لحاظ طبیعت من حیث هی و لحاظ آن از حیث وقوع بر کثرت، تا حدودی پاره ای از ابهامهای موجود در تلقی دانشمندان را برطرف می کند. چهار، طبیعیه مصطلح وی در منابع اصولی راه یافته است. پنج، تعبیر در خصوص اینکه موضوع طبیعیه کلی عقلی است، از جهات مختلفی روشنگر است و تفاوت آن را با شخصیه و مهمله نشان می دهد.

قطب الدین رازی (۶۸۹-۷۶۷ق) معروف به تحتانی، در شرح مطالع به تفصیل، آراء منطق دانان را گزارش و نقد کرده است. حاصل نقد وی این است که طبیعیه را نمی توان مهمله انگاشت زیرا مهمله در حکم جزئیه است و در عین حال، آن را نمی توان شخصیه پنداشت زیرا بر مبنای منطق دانان، مخصوصات به منزله کلیاتند (ص ۷۳). وی طبیعیه را به طور مستقل اعتبار می کند و به تعریف آن می پردازد.

سعد الدین تفتازانی (۷۲۲-۷۹۴ق) در شرح خود بر شمسیه کاتبی صرفاً به گزارش آراء و ادله منطق دانان در خصوص اعتبار طبیعیه بسنده می کند (ص ۱۵۵-۱۵۶)، اما در رساله مختصر و معروف خود که متنی آموزشی است، طبیعیه را اعتبار می کند (تهذیب المنطق، ۵۷). میر سید شریف جرجانی (۷۴۰-۸۱۶ق) با تأثر از ایساغوجی ابهری، در

رسالة کبری، به بیان اقسام سه گانه حملی به روش سنتی بسنده کرده و از طبیعیه یادی نمی‌کند (ص ۱۶). ابن ترکه (۷۷۰-۶/۸۳۰ق) در المناهج فی المنطق، آن را به طور مستقل اعتبار می‌کند (ص ۳۹) و نظریه شخصیته انگاری را ناشی از عدم تمایز بین دو گونه شرکت ناپذیری می‌داند یعنی مفهومی که صرف تصور آن مانع شرکت است و مفهومی که شرکت ناپذیری آن بسته به عوامل دیگری است (همانجا).

اعتبار طبیعیه نزد دانشمندان شیراز نیز چالش خیز بوده است. ملاجلال الدین دوانی (۸۳۱-۹۰۸ق) آن را اعتبار نمی‌کند، بلکه آن را شخصیته می‌انگارد و سخن بوعلی را نیز مشعر به آن می‌داند (ص ۱۰۴). غیاث الدین دشتکی (۸۷۰-۹۴۹ق) که به مدرسه رقیب دوانی، یعنی صدریه متعلق است و هر دو اثر مهم خود را در ساختار نه بخشی تدوین کرده است، در رساله اعتبار طبیعیه، همان دیدگاه دوانی را دارد. وی در معیار العرفان، اعتبار طبیعیه را به متأخران نسبت داده و تحقیق مطلب را به اثر مفصلتر خود، تعدیل المیزان ارجاع می‌دهد (ص ۸۳) و در آنجا به تفصیل از دیدگاه شخصیته انگاری طبیعیه دفاع می‌کند (نک: فصل مربوط در نسخه خطی). اخضری (ح ۹۲۰-۹۵۵ق)، در السلم المنورق که ارجوزه‌ای در منطق است و آن را شرح ایساغوجی ابهری دانسته‌اند، همانند ایساغوجی یادی از طبیعیه نمی‌کند.

اعتبار طبیعیه در دوره اصفهان نیز رواج می‌یابد. ملاصدرای شیرازی (۹۷۹-۱۰۵۰ق) در التفتیح، دارای ساختار دو بخشی، طبیعیه را اعتبار می‌کند (ص ۲۱) و در آثار حکمی خود از آن بهره می‌جوید. محمد بن جابر انصاری، در همین دوره که از منطق نگاران نه بخشی است، طبیعیه را در تقسیم قضایای حملی اخذ می‌کند (تحفة السلاطین، ۱۷۲).

حسینی اعرج در قرن دوازدهم در ارجوزه منطقی خود (ص ۳۳۷)، فاضل هندی (۱۰۶۲-۱۱۳۵ق) در حکمت خاقانیه (ص ۶۳) و شیخ زاده کلبنوی (د ۱۲۰۵ق) در البرهان (ص ۱۵۴) چنین کرده‌اند. محمد یوسف بن حسین تهرانی از منطق نگاران قرن دوازدهم در تقد الاصول و تلخیص الفصول که بیش و کم ساختار نه بخشی دارد، مانند دوانی و دشتکی، در خصوص طبیعیه، موضع شخصیته انگاری اخذ می‌کند (ص ۱۵-۱۸). ملاهادی سبزواری (۱۲۱۲-۱۲۸۹ق) در اللئالی المنتظمه (شرح منظومه، ۱/۲۴۳) و فرصت شیرازی در اشکال المیزان (ص ۴۸) نیز قائل به اعتبار طبیعیه‌اند. امروزه، اعتبار

طبیعیه، دیدگاه حاکم و بدون رقیب تلقی می شود.

## تحلیل تاریخی

گزارش اجمالی از مواضع منطق دانان در خصوص قضیه طبیعیه نشان می دهد: تأمل روشمند در ساختار منطقی آنچه امروزه طبیعیه خوانده می شود و پرسش از جایگاه آن در اقسام قضایای حملی و تمایزش از سایر قضایا، به منزله یک مسأله منطقی، حاصل مطالعات منطق نگاران دو بخشی قرن هفتم است. پیش از آنان، قول به مهمله بودن چنین قضایایی ابراز شده بود، اما خونجی و آنگاه ارموی آن را به چالش گرفتند، ابهری و ارموی در برخی از آثارشان، البته نه در همه آثار، آن را متمایز از سایر قضایا اعتبار کرده و طبیعیه اش خواندند. نامی که خود منشأ بسیاری از ابهامات شد. اعتبار طبیعیه به چالش دامن زد و منطق دانان را به ویژه در مکتب نه بخشی به ارائه دیدگاههای رقیب سوق داد. مهمله انگاری و شخصیه انگاری، دو نظریه رقیب در برابر اعتبار طبیعیه اند که به ویژه مورد توجه منطق نگاران نه بخشی قرار گرفت. هر کسی به تفصیل ادله خود را اقامه کرد و دلایل نظریه رقیب را مورد نقد قرار داد. همه مطالعات در این خصوص به مقام تثبیت<sup>۱</sup> متعلق بود و در مقام تبیین<sup>۲</sup> و جستجو از سر اعتبار طبیعیه و نیز بحث از آثار و لوازم معرفتی آن برنیامدند. آنچه در این میان، نقش مبانی دارد و در چالش بین رقیبان غایب است، تأمل و نقد مفهوم سازههای گوناگون<sup>۳</sup> منطق دانان از طبیعیه است. به منزله یک اصل روش شناختی، موضع هر کس در مسائل، در گرو تصور وی از آنهاست (فرامرز قراملکی، اصول و فنون پژوهش، ۲۰). از این رو شناخت و نقد مفهوم سازی افراد از طبیعیه، رهیافت روشنگر در نقد ادله آنها و نیز فهم سر اعتبار طبیعیه است. به همین دلیل قبل از ورود به نقد مبانی و ادله منطق دانان، به تأمل در تصور آنها از طبیعیه، به عنوان ضلعی از تحلیل تاریخی مسأله، می پردازیم.

## تصویرهای عمده از طبیعیه

منطق دانان مفهوم سازههای متنوعی از طبیعیه ارائه کرده اند. جهت گیری راهبردی این تعریف ها، بیان تمایز طبیعیه از سایر اقسام قضیه، به ویژه مهمله است. آنان «موضوع» را

1. justification

2. explanation

3. conceptualization

مقسم طبقه بندی قضیه قرار دادند. می دانیم که موضوع در تحلیل ارسطویی، طبیعت، به عنوان یکی از مقولات دهگانه، است؛ همانگونه که محمول یکی از کلیات پنج گانه است. موضوع حیثیات متعدد دارد و آن منشأ تقسیم قضایا می گردد. تحلیل منطق دانان از حیثیات هم، به نظریه اعتبارات سه گانه ماهیت (به شرط لا، لا به شرط و به شرط شیء) مبتنی است. بنابراین، از حیث مقوله بندی اندیشه، عناصر فراوانی از متافیزیک ارسطویی در تحلیل منطق دانان ارسطو مآب از قضایا به کار می رود.

بدین قرار، اگر موضوع قضیه، طبیعی باشد و حکم بر خود طبیعت از آن جهت که طبیعت است، تعلق یابد، بنابر مفهوم سازی ابهری، قضیه طبیعی است (کشف الحقائق، ۲۵۳). تعریف ابهری که می توان آن را قدیمی ترین تعریف طبیعی دانست، ابهامی چالش آور دارد. اگرچه، این تعریف وجه تسمیه قضیه را به خوبی بیان می کند، اما این تسمیه خود منشأ ابهام های فراوانی شده است.

مهمترین ابهام، عدم تمایز دقیق میان طبیعی و مهمله است. می دانیم کسانی چون خواجه طوسی، مهمله را اساساً چنین تعریف کرده اند و آن تعریف را یکسان بر دو گزاره «انسان نوع است» و «انسان کوشا است» جاری دانسته اند (شرح الاشارات، ۱/۱۲۰، ۱۶۱-۱۶۲).

منطق دانان در رفع ابهام یاد شده و بیان وجه تمایز طبیعی و مهمله، دوگونه عمل کرده اند: ارموی در ایضاح به جای طبیعت، مفهوم کلی را می آورد و در تمایز آن دو می گوید: در طبیعی حکم بر مفهوم کلی از حیث صدق آن بر جزئیات است، در حالی که در مهمله حکم بر جزئیات از حیث صدق کلی بر آنها است (رازی، ۱۲۲). این بیان به رغم نقد قطب رازی و نیز کژتابی «از حیث صدق کلی بر جزئیات» اهمیت فراوانی در فهم ساختار طبیعی دارد.

یک، اخذ مفهوم کلی به جای طبیعت، دامنه فراخ مفاهیم<sup>۱</sup> را به جای دنیای تنگ مقولات و ماهیات (کلی طبیعی) می نشانند. دو، به این نکته توجه دارد که آنچه در قضایای متعارف (حمل شایع) موضوع حقیقی است (و نه ذکرری) افراد و اشیاءند<sup>۲</sup> و نه

1. concepts

2. objects

طبیعی. سه، بیان می‌کند که مهمله و مسوره تفاوت ساختاری ندارند و در هر دو حکم بر جزئیات یک مفهوم کلی است. چهار، تمایز ساختاری طبیعیه و مهمله را به وضوح بیان می‌کند: حکم در مهمله از آن افراد است، در حالی که در طبیعیه از آن مفهوم کلی (بدون نظر به افراد) است.

بسیاری از منطقدانان، تعریف ارموی را با ترمیم و بازسازی آورده‌اند. به عنوان مثال کاتبی می‌گوید: طبیعیه قضیه‌ای است که موضوع آن کلی است و حکم بر خود این مفهوم از حیث اینکه عام است، تعلق گرفته است. انصاری در تحفة السلاطین (ص ۱۷۲) و فاضل هندی در حکمت خاقانیه (ص ۶۳) نیز بر این قولند. شیخ زاده کلنبوی بر دقت سخن افزوده و گفته است: اگر حکم بر عنوان باشد، بدون آنکه سرایت آن بر خود موضوع در میان باشد، قضیه طبیعیه نامیده می‌شود (ص ۱۵۴). به نظر ما در تبدیل «مفهوم» به «عنوان» دقتی افزونتر حاصل آمده است (به شرحی که بیان خواهد شد).

گروهی راهی دیگر پیموده‌اند و آن برگشت به سخن ابهری است. یعنی بر خلاف ارموی و تابعان وی، مفهوم و عنوان را به جای طبیعت نهادند بلکه موضوع طبیعیه را طبیعت دانستند از حیث اینکه طبیعت است (علامه حلی، اسرار الخفیه، ۱۵۸؛ ابن ترکه، ۳۹). اختصار در بیان و مترادف بودن طبیعت و حقیقت نزد مشاء می‌تواند آن را به تعبیر «موضوع خود حقیقت است» تبدیل کند (تفتازانی، تهذیب المنطق، ۵۷). حال چگونه می‌توان تمایز مهمله و طبیعیه را نشان داد؟ باید گفت که حکم بر خود طبیعت بر دو گونه است: طبیعت من حیث هی بدون شرط دیگر (مهمله) و طبیعت از حیث آنکه شیء واحد به وحدت ذهنی است به گونه‌ای که حکم نتواند به افراد سرایت کند (طبیعیه).

این بیان دوانی (ص ۱۰۴) است که مورد قبول بسیاری از منطقدانان پس از وی، قرار گرفت اما بسیاری از آنان، مانند خود دوانی، براساس چنین تحلیلی تمایز طبیعیه و شخصییه را عملاً از دست دادند و گمان کردند: طبیعیه همان شخصییه است (دوانی، ۱۰۴؛ دشتکی، ۸۳؛ تهرانی، ۱۸). کسانی نیز مانند ملاصدرا (ص ۲۶) طبیعیه را با مفهوم سازی دوانی تعریف می‌کنند: موضوع طبیعیه، طبیعت به شرط تعین ذهنی است. از نظر آنان طبیعت لا بشرط موضوع مهمله است (ص ۲۱). ایشان توضیحی درباره تمایز طبیعیه و شخصییه ارائه نمی‌کنند.

معتقدان به اعتبار طبیعی، با هر گونه مهمله انگاری مخالفند. آنان اگرچه آن را شخصیه نمی‌انگارند اما به تحویل طبیعی به شخصیه به نحوی معترفند: الطبیعیة فی قوة الشخصیة. این سخن ناشی از مفهوم سازی یاد شده است. با توجه به این نکته، مسأله قابل تأمل، تبیین موضع معتقدان به اعتبار طبیعی است. اگر طبیعی در حکم شخصیه است، پس چرا بر اعتبار آن متمایز از شخصیه اصرار می‌ورزند؟ تمایز عمده طبیعی و شخصیه در چه امری است که اعتبار مستقل طبیعی را به میان آورده و به چهار قسمی شدن طبقه بندی قضایای حملی منجر شده است؟

### محمول درجه دوم

ابهام فراوان در مسأله قضیه طبیعی، برخاسته از اخذ رهیافت سنتی در تحلیل قضیه حملی و اقسام آن است. «موضوع» را کانون توجه و تأمل قرار دادن و آن را مبنا و مبدأ تحلیل اخذ کردن، تصور طبیعت گرایانه از موضوع داشتن و در پی کشف و یا ابداع حیثیات ممیز بودن، از فرزندان این رهیافت است. اما به مسأله با رهیافت دیگری می‌توان پرداخت. آنچه در اقسام قضیه حملیه در درجه اول موجب تمایز عمده و راهبردی است، ساختار منطقی قضیه است و «موضوع» در مرتبه دوم قرار دارد.

قضیه طبیعی، مانند «انسان نوع است»، با قضیه مهمله، مثل «انسان کوشا است» به لحاظ ساختار تفاوت‌های فراوانی دارد از جمله: ۱- قضیه طبیعی متضمن حکم به عضویت موضوع در محمول است، در حالی که مهمله متضمن اندراج مجموعه موضوع در مجموعه محمول است. انسان عضو مفاهیم نوع است، در حالی که انسانها مندرج در کوشاهایند.

۲- در مهمله موضوع ذکری و حقیقی متمایزند. انسان در قضیه «انسان کوشا است» به عنوان موضوع ذکری است، اما موضوع حقیقی افراد انسان است، در حالی که در طبیعی موضوع حقیقی همان موضوع ذکری است. انسان در «انسان نوع است» موضوع است و نه افراد آن (برای تفصیل سخن در خصوص موضوع ذکری و حقیقی نک: خونجی، ۲۸).

۳- قضیه مهمله قابل انحلال به عقدین (انسان بودن و کوشا بودن) است، در حالی که طبیعی یک عقد (عقد الحمل) بیشتر ندارد. «انسان کوشا است» به «آنچه انسان است

کوشا است» تحلیل می‌شود در حالی که «انسان نوع است» به «آنچه انسان است نوع است» تحلیل نمی‌شود (تفصیل سخن در خصوص انحلال پذیری قضیه مهمله و مسوره را نک: فرامرز قراملکی، تحلیل قضایا، ۳۱۲ به بعد). به دیگر سخن قضیه طبیعی، بسیط<sup>۱</sup> است.

۴- قضیه مهمله اگرچه سور ندارد، اما سورپذیر است. می‌توان گفت «برخی انسانها کوشایند» اما نمی‌توان گفت «برخی انسانها نوعند». به دیگر سخن، موضوع مهمله را می‌توان مقید به این یا آن کرد، به گونه‌ای که صدق قضیه محفوظ باشد. مثلاً «این انسان کوشا است». برخلاف طبیعی که نمی‌توان گفت: «این انسان نوع است». تعبیر تعیین طبیعت در بیان برخی از منطق دانان ناظر به این امر است.

وجه یاد شده، تفاوت مهمله و طبیعی را نشان می‌دهد، اما تفاوت طبیعی را با شخصیه بیان نمی‌کند، بلکه مذاقه در همه آنها، تشابه ساختاری میان طبیعی و شخصیه را نشان می‌دهد. زیرا همه آنچه در خصوص طبیعی صدق می‌کند، بر شخصیه نیز جاری است. پس چرا منطق دانان طبیعی را متمایز از شخصیه اعتبار کرده‌اند؟

پاسخ به این مسأله را از طریق تأمل در محمول می‌توان ارائه کرد. شخصیه و طبیعی ساختار منطقی بیش و کم یکسان دارند، اما از حیث ساختار محتوایی تفاوت سنخی یا زبانی دارند زیرا محمول در آنها به دوگونه متمایز است. محمول در قضیه شخصیه، محمول درجه اول است. مفهومی است حاکی از اشیاء، عنوانی است دال بر افراد. گویی زبان، زبان موضوعی<sup>۲</sup> است، در حالی که محمول در قضیه طبیعی، محمول درجه دوم و مفهومی است حاکی از مفاهیم و عنوانی است دال بر اسامی. گویی زبان به مرتبه‌ای دیگر تعلق دارد و فرازبان<sup>۳</sup> است. مراد از محمول درجه دوم در اینجا، معقول ثانی منطقی است. براین اساس می‌توان گفت: منطق دانان دو بخشی قرن هفتم با اعتبار طبیعی در واقع تمایز سنخی بین دو گونه محمول را کشف کرده‌اند. آنان، به وضوح طبیعی را به لحاظ ساختار، متمایز از مهمله می‌دیدند، اما تشابه ساختاری طبیعی با شخصیه مانع نشد تا اهمیت تمایز محمولها را نادیده بگیرند. شخصیه‌انگاری طبیعی، مانع توسعه، بسط و

1. atomic sentences

2. object Language

3. meta language

کشف منطق دانان قرن هفتم درخصوص تمایز محمول درجه اول و محمول درجه دوم شد. مراد از محمول درجه دوم، مفاهیم درجه دوم در بخش محمولی گزاره است و بنابراین، اصطلاح محمول درجه دوم را در اینجا متمایز از کاربرد آن نزد منطق دانان جدید در حساب محمولات درجه دوم به کار می‌بریم.

قضایای معتبر در علوم، بر مبنای علم‌شناسی ارسطویی، محصورات چهارگانه‌اند (یعنی قضایای انحلال‌پذیر) و آن شامل مسائل و قضایای همه علوم روزگار آنان می‌شد. حتی با نظریه مقولات دهگانه، قضایای ریاضی را نیز محصوره می‌انگاشتند. اما با دانش منطق چه می‌توان کرد؟ مسائل و قضایای منطقی از گونه‌ای دیگرند. هر یک از کلیات خمس را به سه اعتبار می‌دانستند: طبیعی، عقلی و منطقی. آنچه کلی منطقی، جنس منطقی، فصل منطقی، قضیه منطقی و... نامیده می‌شود، محمول از گونه‌ای دیگرند. آنها معقول ثانی منطقی یا محمول درجه دومند که برخلاف معقول اول و معقول ثانی فلسفی نه به اشیاء و امور بلکه به مفاهیم ناظرند. منطق دانان کاشف طبیعی، زبان مناسب برای کشف خود نداشتند و مراد خود را با ادبیات ارسطویی بیان کرده‌اند و از این رو اهمیت کشف آنها، خود را نشان نداد. به ویژه توجه به موضوع و طبیعت دیدن آن، همچنین تسمیه قضیه به طبیعی و تحویل ساختار طبیعی به شخصیه، بر کشف محمول درجه دوم، پرده ابهام افکند.

البته تمایز محمول در واقع تمایز موضوع را نیز نشان می‌دهد. اگر کنسی دو گزاره انسان شخص است (مهمله) و انسان نوع است (طبیعی) را به نحو اقتران شکل سوم تألیف کند، بدون تردید حدوسط تکرار نخواهد شد و ابهام تکرار حدوسط ناشی از عدم توجه به دو اعتبار انسان صورت می‌گیرد: اعتباری که محمول درجه اول بر آن حکم شده است و اعتباری که محمول درجه دوم. بدین سان در واقع، به رغم تشابه در عنوان، تفاوت در موضوع وجود دارد. موضوع طبیعی به دلیل آنکه عضو مجموعه مفاهیم درجه دو است، به حمل اولی اخذ می‌شود و به جای آن می‌توان «این مفهوم» را اخذ کرد، در حالی که در قضیه مهمله، موضوع به حمل شایع است. در قضیه شخصیه نیز موضوع «این شیء» است. اگرچه موضوع در طبیعی، در واقع «این مفهوم» است اما ساختار آن با حمل اولی نیز متفاوت است زیرا برخلاف حمل اولی متضمن عضویت موضوع در



مجموعه‌ای است که مفهوم درجه دوم در محمول به آن اشاره می‌کند، در حالی در حمل اولی اساساً قضیه متضمن عضویت و اندراج نیست بلکه متضمن این همانی به اصطلاح منطق جدید است.

### نتیجه

اعتبار قضیه طبیعی به وسیله منطق دانان دو بخشی قرن هفتم به میان آمد. خونجی نظریه مهمله انگاری طبیعی را که نزد کسانی چون فخر رازی مورد تصریح است، نقد و رد کرد. ابهری و ارموی آن را طبیعی خواندند. عده‌ای در مخالفت با اعتبار طبیعی و تقسیم بندی چهارگانه قضیه حملی، دیدگاه شخصی انگاری را به میان آوردند. معتقدان به اعتبار طبیعی با هر گونه مهمله انگاری و تحویل طبیعی به مهمله مخالفت کردند، ولی اگرچه آن را شخصی ندیدند، اما به اینکه طبیعی به لحاظ ساختار در حکم شخصی است، اذعان داشتند. سر پافشاری آنها به اعتبار طبیعی، توجه به سنخ محمول و تمایز طبیعی با سایر اقسام در محمول بوده است. منطق دانان قرن هفتم، محمول درجه دوم را در ساده‌ترین و ابتدایی‌ترین شکل آن کشف کردند. کشف آنان به دلیل رواج نظریه ارجاع طبیعی به شخصی، نزد برخی از منطق دانان، غلبه تأملات متافیزیکی ارسطویی بر تحلیلهای منطقی، توسعه و بسط نیافت. اگرچه محمول درجه دوم را در اینجا نمی‌توان به معنای رایج نزد منطق دانان جدید اخذ کرد اما تمایزی که منطق دانان قرن هفتم بین مفاهیم درجه اول و درجه دوم در محمول قضا یا به میان آورده‌اند، قابل تأمل و مذاقه است.

### کتابشناسی

ابن سینا، ابوعلی، الاشارات و التنبیها، به کوشش محمود شهابی، تهران، ۱۳۳۹.  
همو، الشفاء، المنطق، (۳) العبارة، به کوشش ابراهیم مدکور، دارالکتاب العربی للطباعة و النشر، قاهره، بی تا.

ابن ترکی، صائن الدین، المناهج فی المنطق، به کوشش ابراهیم دیباجی، تهران، ۱۳۷۶.  
ابن کمونه، الجدید فی الحکمة، بغداد، ۱۴۰۳ق.

همو، «المطالب المهمة من علم الحکمة»، به کوشش سید حسین سید موسوی، خردنامه صدر، ش ۳۲، ۱۳۸۲.

- همو، التفتیحات فی شرح التلوینات، نسخه خطی کتابخانه ملک تهران، ش ۹۳۴.  
 ابهری، اثیر الدین، الهدایة - فلسفہ مابعدالطبیعی، ترجمہ مرتضی مدرسگیلانی، تهران،  
 ۱۳۶۲.
- همو، «دو رساله در منطق»، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، مجله دانشکده ادبیات و علوم  
 انسانی، ش ۴۳.
- همو، کشف الحقائق فی تحقیق الدقائق، نسخه خطی، دارالکتب المصریة، ش ۱۶۲.  
 اخضری، السلم المنورق، مصر، ۱۳۶۷ق.
- ارسطو، منطق ارسطو، به کوشش عبدالرحمن بدوی، کویت، ۱۹۸۰م.
- ارموی، سراج الدین، بیان الحق و لسان الصدق، نسخه خطی، میکرو فیلم کتابخانه ملک، ش  
 ۲۸۴۳.
- انصاری، محمد بن جابر، تحفة السلاطین، به کوشش زینت فنی اصل، پایان نامه کارشناسی  
 ارشد، راهنمایی احد فرامرز قراملکی، دانشگاه تربیت معلم، ۱۳۷۹.
- تفتازانی، سعدالدین، تهذیب المنطق - ملاعبدالله یزدی، الحاشیه، قم، بی تا.
- همو، شرح الشمسیة، به کوشش نجمه سادات توکلی، پایان نامه کارشناسی ارشد، به راهنمایی  
 احد فرامرز قراملکی، دانشکده الهیات دانشگاه تهران، ۱۳۸۰.
- تهرانی، محمد یوسف بن حسین، نقد الاصول و تلخیص الفصول، به کوشش محسن جهاد،  
 پایان نامه کارشناسی ارشد، راهنمایی احد فرامرز قراملکی، دانشکده الهیات دانشگاه  
 تهران، ۱۳۷۶.
- جرجانی، میر سید شریف، کبری، منطق فارسی، به کوشش مرتضی مدرسگیلانی، تهران،  
 ۱۳۳۴.
- حسینی اعرج، ارجوزة فی المنطق، در: منطق و مباحث الفاظ، به کوشش مهدی محقق، تهران،  
 ۱۳۵۳.
- حلی، الجوهر النضید فی شرح منطق التجرید، قم، ۱۳۶۳.
- همو، الاسرار الخفیة فی علوم العقلیة، قم، ۱۳۷۹.
- همو، القواعد الجلیة فی شرح الرسالة الشمسیة، به کوشش فارس حسون تبریزیان، قم، ۱۴۱۲ق.
- همو، مراصد التدقیق و مقاصد التحقیق، به کوشش محمد غفوری نژاد، پایان نامه کارشناسی

- ارشد، به راهنمایی عبدالله نورانی، دانشکده الهیات دانشگاه تهران، ۱۳۸۲.
- خونجی، افضل الدین محمد بن نام آور، کشف الاسرار عن غوامص الافکار، نسخه خطی، دارالکتب المصریه، ش ۱۶۲.
- دشتکی شیرازی، غیاث الدین، تعدیل المیزان، نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، ش ۹۶۹۸.
- همو، معیار العرفان، به کوشش و جیهه حسینی فر، پایان نامه کارشناسی ارشد، راهنمایی مقصود محمدی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، ۱۳۷۴.
- دوانی، جلال الدین، الحاشیه علی تهذیب المنطق، به کوشش محمد وحیدیان اردکان، پایان نامه کارشناسی ارشد، راهنمایی عبدالله نورانی، دانشکده الهیات دانشگاه تهران، ۱۳۸۱.
- رازی، قطب الدین، شرح المطالع = لوامع الاسرار فی شرح مطالع الانوار، قم، انتشارات کتبی نجفی، بی تا.
- سهروردی، شهاب الدین، منطق التلویحات، به کوشش علی اکبر فیاض، تهران، ۱۳۳۴.
- همو، مجموعه مصنفات، ج ۴، به کوشش نجفقلی حبیبی، تهران، ۱۳۸۰.
- سبزواری، ملاهادی، شرح المنظومه، به کوشش حسن زاده آملی، قم، ۱۳۶۹.
- شیخ زاده کلنبوی، البرهان، مصر، ۱۳۴۷ق.
- شهرزوری، شمس الدین، شرح حکمة الاشراق، به کوشش حسین ضیایی تربتی، تهران، ۱۳۷۲.
- همو، الشجرة الالهية فی علوم الحقائق الربانية، به کوشش نجفقلی حبیبی، تهران، ۱۳۸۳.
- شیرازی، قطب الدین، درة التاج لغرة الدیاج، به کوشش سید محمد مشکوة، تهران، ۱۳۲۰ق.
- همو، شرح حکمة الاشراق، به کوشش عبدالله نورانی و مهدی محقق، تهران، ۱۳۸۰.
- شیرازی، صدر الدین محمد، التنقیح، مقدمه احد فرامرز قراملکی، بنیاد حکمت صدرا، ۱۳۷۸ق.
- طوسی، خواجه نصیر الدین، شرح الاشارات = حل معضلات الاشارات، المطبعة آرمان، ۱۴۰۳ق.
- همو، اساس الاقتباس، به کوشش عبدالله انوار، تهران، ۱۳۷۵.
- عماد الدین، حواشی بر فوائد فناریه، - فناری.
- فارابی، ابونصر، المنطقیات، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، قم، ۱۴۰۸ق.
- فاضل هندی، حکمت خاقانیه، مقدمه غلامحسین ابراهیمی دینانی، دفتر نشر میراث مکتوب،

تهران، ۱۳۷۷.

فخر رازی، الانارات فی شرح الاشارات، نسخه خطی مجلس شورای اسلامی، شماره ۱۸۴۷. همو، منطق الملخص، مقدمه، تصحیح و تعلیق احد فرامرز قراملکی و آدینه اصغری نژاد، دانشگاه امام صادق(ع)، ۱۳۸۱.

فرصت شیرازی حسینی، اشکال المیزان، مطبع ناصر، ۱۳۲۲ق.

فرامرز قراملکی، احد، تحلیل قضایا، پایان نامه کارشناسی ارشد، راهنمایی ضیاء موحد، دانشکده الهیات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.

همو، «الاشارات و التنبيهات، سرآغاز منطق دو بخشی»، آینه پژوهش، ش ۲۴.

همو، اصول و فنون پژوهش، قم، ۱۳۸۳.

فناری، ابن حمزه، شرح ایساغوجی، استانبول، بی تا.

قول احمد، مقید فناری علی قول احمد، استانبول، بی تا.

کاتی، حسام الدین حسن، شرح الإیساغوجی، به کوشش علی اوجبی، گنجینه بهارستان، حکمت، تهران، ۱۳۷۹.

کاتبی، نجم الدین، الرسالة الشمسية، در: شروح الشمسية، بیروت، بی تا.

همو، منطق العین، به کوشش فاطمه جعفریان، پایان نامه کارشناسی ارشد، راهنمایی احد فرامرز قراملکی، دانشکده الهیات تهران، ۱۳۸۱.

همو، بحر الفوائد، به کوشش فاطمه جعفریان، پایان نامه کارشناسی ارشد، راهنمایی احد فرامرز قراملکی، دانشکده الهیات تهران، ۱۳۸۱.

همو، المنصص فی شرح الملخص، منطق، بخش دوم، به کوشش رحیم اوغلی، به راهنمایی احد فرامرز قراملکی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، ۱۳۷۵.

همو، جامع الدقائق فی کشف الحقائق، نسخه خطی مجموعه میکروفیلم دانشگاه تهران، شماره ۱۳۴۵.

Resher, Nicholas, *The Development of Arabic Logic*, University of Pittsburgh Press, 1964.